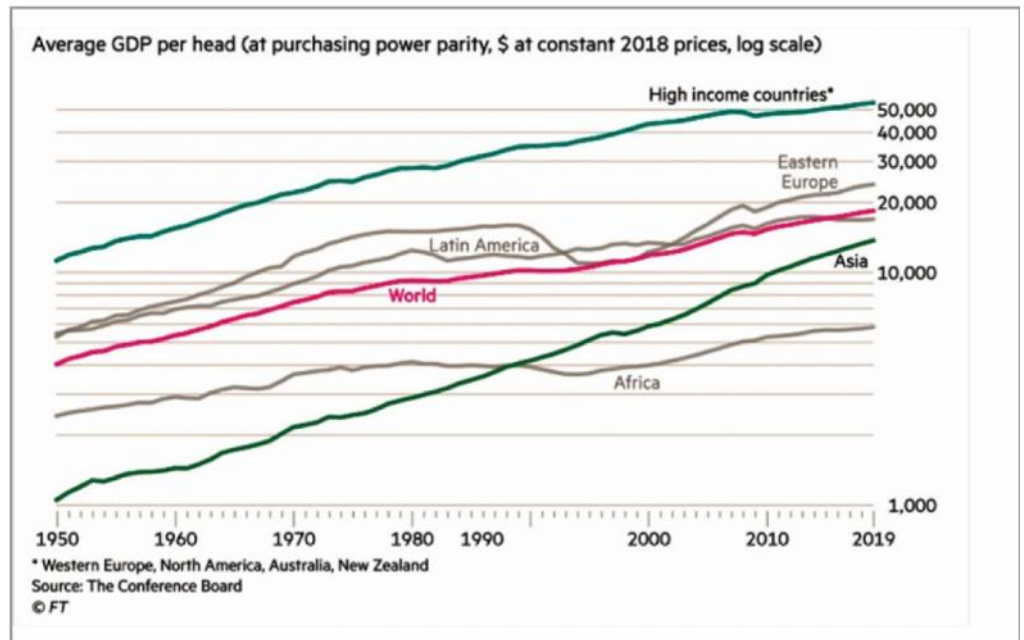


نظم نوین جهانی، خداحافظ جهانی شدن، سلام بر دنیای چند قطبی

رضا مدیررقمی، تحلیلگر ارشد امور بین الملل

کنفرانس برتن وودز آمریکا در سال ۱۹۴۴ شعار همگرایی و همکاری اقتصادی جهانی را سرلوحه کار خود قرارداد و ثمرات آن رشد و توسعه اقتصادی برای بخش های مختلف دنیا بود ۷۵ سال بعد دونالد ترامپ به نمایندگی از سوی آمریکا و اردوگاه غرب پایان این دوره را اعلام کرد. وی در نطق افتتاحیه خود در سال ۲۰۱۷ می گوید: "ما باید مرزهای خود را در برابر هجوم کشورهای که بازارهای مصرف ما را تصرف می کنند، شرکتهای ما را می دزدند و مشاغل ما را نابود می کنند مورد حفاظت قرار دهیم، حفاظت منجر به قدرت و شکوفایی اقتصادی میشود." کنفرانس برتن وودز در ژوئیه ۱۹۴۴ تشکیل شد یعنی زمانی که هنوز متفقین در جنگ دوم جهانی پیروز نشده بودند، ولی در همین کنفرانس اصول و ارکان نظم نوین اقتصادی غرب به رهبری آمریکا که در حال حاضر شاهد افول آن هستیم شکل گرفت. اینک در هفتاد و پنجمین سالگرد این همایش آمریکا احساس می کند که دیگر زمان و تاریخ به نفعش در جریان نیست و شعار "همگرایی و همکاری جهانی" برتن وودز را مورد تردید قرار داده است. از نظر سیاستگذاری اقتصادی، برتن وودز به معنی تعهد به همکاری اقتصادی و قراردادهای بین المللی بین کشورهای جهان بود که نهادهای صندوق بین المللی پول (IMF)، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی (WTO) از ارکان آن محسوب می شدند. در گذر زمان و طی چند دهه گذشته تشکیل سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) و بازوی انرژی آن یعنی آژانس بین المللی انرژی (IEA) این نظم را تقویت کرد و با تکیه بر ناتو و سایر نهادهای غربی و آمریکایی اعتماد به نفس بی نظیری را برای بلوک غرب به رهبری آمریکا به ارمغان آورد. پس از آن و در دوره جدیدتر، بانک های توسعه منطقه ای، بانک سرمایه گذاری در زیر ساخت های آسیایی و بانک نوین توسعه ایجاد شده توسط چین نیز در همین جهت حرکت می کنند. گروههای غیر رسمی G7 هفت کشور عمده صنعتی غرب G20 گروه بیست کشور از بزرگترین کشورهای با اقتصاد باز که از سال ۲۰۰۸ تشکیل می شود که از سوی دولت ها برنامه ریزی شده و نیز کنفرانس داووس سوئیس که از طرف جامعه رسانه ای - تجاری جهانی برگزار می شود، همه و همه این نظم و تقسیم کار فراگیر را که تحت عنوان "جهانی شدن" برقرار گردیده را پشتیبانی و تقویت کرده اند. نیکلاس اشترن از مدرسه اقتصاد لندن (LSE) معتقد است، نظم اقتصادی حاصل از برتن وودز که چند دهه بعد به "جهانی شدن" موصوف گردید، موفق بوده است به نظر اشترن طی چند دهه گذشته از سال ۱۹۵۰ به بعد جمعیت جهان سه برابر شده، حال آنکه در این مدت درآمد سرانه جهان چهار برابر شده و در فاصله ۱۹۵۰ تا ۲۰۱۷ حجم تجارت جهانی ۳۹ برابر شده است. در سال ۱۹۵۰، جمعیت سرانه فقیر جهان که درآمد کمتر از ۲ دلار در روز داشت، ۷۵٪ بود که در سال ۲۰۱۷ به ۱۰٪ کاهش یافته است. نابرابری درآمد جهانی نیز عمدتاً بواسطه رشد اقتصادی کشورهای نوظهور آسیایی به ویژه چین و هند کاهش یافته و بطور کلی جهان در نیمه دوم قرن بیستم از ثبات اقتصادی بیشتری برخوردار بوده است. نمودار سطح زندگی جهان را طی دهه های بعد از جنگ دوم جهانی نشان می دهد. ارتقاء استاندارد زندگی در کشورهای آسیایی از همه نقاط جهان بیشتر بوده است. البته نمودار به خوبی گویای آنست که کشورهای غنی آمریکا، اروپا، ژاپن و اقیانوسیه بیشترین افزایش درآمد را از نظم نوین جهانی داشته اند و آفریقا که فقیرترین جوامع جهان را در خود جای داده، کمترین نصیب را از این افزایش درآمد داشته است.



متوسط تولید سرانه ناخالص ملی در جهان، مناطق و گروههای آن (غرب، اروپای شرقی، اروپا، آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا)

بر حسب فرمول PPP (برابری قدرت خرید) بر مبنای قیمت های ثابت سال ۲۰۱۸

چالش ها و ناکامی های نظم برتن وودز

پیشرفت های نظم غربی برتن وودز بدون چالش و بدون فراز و نشیب نبوده است. رژیم ارزی قابل تعدیل و ثابت در سال ۱۹۷۱ متعاقب شکستن رابطه بین دلار و طلا از سوی دولت نیکسون سقوط کرد. پس از آن در دهه ۱۹۷۰ تورم جهانی به اوج رسید تا در دهه ۱۹۸۰ با هزینه زیاد مهار شد. سپس آزاد سازی، مالی موجی از شوکهای بانکی و بدهی را بر اقتصاد جهان به ویژه کشورهای آسیایی تحمیل کرد که اوج آن در سالهای ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۳ اقتصاد جهان و منطقه یورو را در بحران فرو برد. چالش های جدید مقابل نظم اقتصادی فعلی یا برتن وودز (جهانی شدن (زیاد است ولی از همه مهمتر فرایند گریز از مرکز) آمریکا (و اروپا و حرکت تدریجی در جهت تبدیل شدن چین به ابر قدرت اقتصادی جهان است که توجه همه ناظران و رسانه های جهانی را به خود معطوف کرده است. نمایش قدرت رئیس جمهور آمریکا در برابر رقبای جهانی به ویژه چین که برای برخی تحلیلگران به عنوان "نمایش تقلا و استیصال تعبیر شده، نقطه عطف گذار از این دوران به دوره چند قطبی محسوب می شود که البته برای رسیدن به اوج، حداقل چند دهه آینده اقتصاد و سیاست جهانی را دچار تلاطم خواهد کرد. هنوز خیلی زود است که از اضمحلال اقتصادی آمریکا و رهبری چین بر اقتصاد جهانی صحبت شود و بر حسب محاسبات مختلف این دوره زودتر از سال ۲۰۵۰ نخواهد بود، ولی شواهد و قرائن این فرایند زیاد است. البته بر حسب برخی معیارها، همین الان هم چین بزرگترین اقتصاد جهان است. در حال حاضر شکاف در نظم برتن وودز به خوبی آشکار است و در بعد سیاسی و تجاری منجر به ظهور ملی گرایی و حفاظت تجاری (Protectionism) شده و موجبات تشنگ جهانی و منطقه ای حتی در بین خود غربی ها گردیده که شکل واضح آن را در شعار "آمریکا اول" ترامپ و راه انداختن جنگ تجاری علیه چین، مکزیک، اروپا و حتی کشورهای ضعیفی نظیر ویتنام و فیلیپین شاهد هستیم. پیروزی برگزیت و راست گرایان انگلیسی در خروج از اتحادیه اروپا شکاف دیگری بر نظم موسوم به جهانی شدن است که تبعات آن به تدریج گریبانگیر اروپا و سایر اقمار اردوگاه غرب خواهد شد. ترامپ تنها رقبای تجاری را هدف حمله و خشم خود قرار نداده، بلکه نهادهای تقویت کننده نظم حاضر یعنی ناتو، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و حتی سازمان ملل متحد) به ویژه معاهده تغییر اقلیمی آن تحت عنوان موافقت نامه پاریس که از آن خارج شد (را نیز زیر سوال و فشار قرار داده و معتقد است ساز و کار آنها بر "سواری گرفتن مجانی" متحدین سنتی آمریکا از این کشور قرار دارد و همه آنها هزینه های آمریکا را افزایش داده و در جهت تقویت رقبای آن عمل کرده اند.

تردیدها نسبت به اقتصاد سرمایه داری و جهانی شدن

روی کار آمدن ترامپ، پیروزی طرفداران خروج از اتحادیه اروپا در انگلستان، برگزیت و جان گرفتن سایر راست گرایان و عوام گرایان) پوپولیست ها (در اروپا، برزیل و نقاط دیگر حامل چه پیامی است؟ چرا مکرراً طی سالهای اخیر شاهد هستیم که در مقابل جلسات گروه هفت، گروه بیست و دو و اوس شهروندان کشورهای غربی و ثروتمند جهان مستمراً تجمع اعتراضی بر پا می کنند؟ اعتراضات گروههایی از فرودستان آمریکائی به نابرابری اقتصادی و اعتراضات "جلیقه زردها" در فرانسه به افزایش قیمت سوخت و تجمعات نظیر آنها بیانگر چه واقعیت هایی در زیر پوست رفاه اقتصادی کلی در این جوامع است؟ پاسخ کوتاه به این پرسش های پیچیده آنست که شهروندان کشورهای غنی) عمدتاً دهک های پایین درآمدی (علاوه بر نابرابری درآمدی که نسبت به قشر اولیه سرمایه داران این جوامع با آن مواجه هستند، خطر از دست رفتن کسب درآمد آسان را در بیخ گوش خود احساس می کنند. این اقشار جا مانده که با سرعت گرفتن تحولات بر تعداد و عمق درماندگی آنها افزوده میشود، مجبورند در نتیجه تغییرات فن آوری، مهاجرت فرودستان سایر مناطق به کشورهای آنها و غیره، تلاش بیشتری نسبت به گذشته برای کسب درآمد انجام دهند که مقرون به توفیق زیادی نیست. تحولات مزبور منجر به "پدیده صنعت زدایی" مهاجرت صنایع تولیدی به کشورهای در حال توسعه و رشد بخش خدمات، افزایش نابرابری اقتصادی، و کاهش رشد بهره وری کار، اتوماسیون بیشتر و ایجاد بحران های مالی غیر منتظره در کشورهای غنی شده است. مجموعه این شرایط موجبات ناامنی اقتصادی و درماندگی در طبقات درآمدی پایین تر این کشورها را افزایش داده است. بر این مبنا فضای حاکم بر کشورهای ثروتمند جهان به ویژه در بین شهروندان معمولی و فرودست به نحوی است که آحاد این جوامع بیشتر از مردم کشورهای در حال توسعه نسبت به یکپارچگی اقتصادی و جهانی شدن تردید و اعتراض دارند. اگر چینی ها به یمن جهانی شدن اقتصاد و صادرات بیشتر دوران خوشی را سپری می کنند، اگر هندی ها درآمد زیادی را از سایبری شدن جهان و کارکردن از راه دور برای شرکتهای آمریکائی و اروپایی کسب می کنند، اگر هنوز رویای بسیاری از مردم جهان سوم در مهاجرت به کشورهای غربی خلاصه میشود، ولی در مقابل اکثریت مردم بریتانیا و آمریکا ترجیح می دهند به "گذشته طلایی" چند دهه قبل خود برگردند و بدون دغدغه و نگرانی بر سایر کشورها سیادت کنند و حاضرند عطای جهانی شدن را به لقای ببخشند. مجموعه این اوضاع و احوال و روندها در کشورهای ثروتمند به ویژه در آمریکا یک سخنگو و وکیل دعاوی پیدا کرده است که به زبان ساده و عامیانه آمریکایی صحبت می کند و می خواهد پنبه "جهانی شدن" را بزند و آب رفته اقتصاد سرمایه داری مرکانتلیستی، حمایتگرایانه تجاری را به جوی بازگرداند.

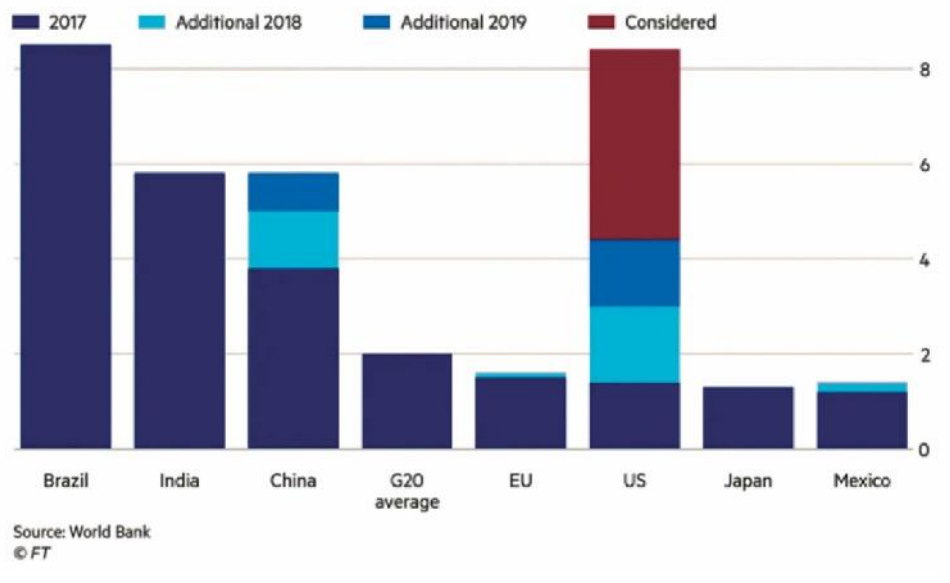
دونالد ترامپ از نسل کارگزاران "بی سواد اقتصادی" است که شم قوی یک تاجر مجرب را در تشخیص خطر رقابت آزاد اقتصادی دارد. ترامپ با کم صبری و منطق هفت تیرکش های سنتی آمریکا در جهت عوض کردن قاعده بازی اقتصاد رقابتی و فن آوری های نوین جهانی تلاش می کند تا آمریکا را از زوال در برابر رقبای جهانی به ویژه چین حفاظت نماید. صاحب نظران اقتصادی موفقیت این استراتژی را با تردید جدی نظاره می کنند، لکن تصمیمات و اقدامات دولت آمریکا در جهت عوض کردن اقتصاد رقابتی حاکم بر بازارهای بین المللی می تواند به قدری گسترده و عمیق شود که آکادمیست ها و تحلیلگران جهانی مجبور شوند در یافته های خود تجدید نظر کنند.

آثار و تبعات سیاست ها و اقدامات آمریکا

چنانچه صحبت ها، تعهدات و قول های ترامپ را بپذیریم، بایستی تحولات سیاسی، بین المللی، اقتصادی و تجاری گسترده ای را طی سالهای آینده انتظار داشته باشیم که شواهد و قرائن آن در حوزه های مختلف آشکار شده است. تبعات سیاست های آمریکا از نزدیکترین کشورها به ایالات متحده نظیر مکزیک تا دورترین مناطق جهان مثل کره جنوبی و ژاپن را در بر خواهد گرفت. از نظر تجارت بین المللی، مرزهای آمریکا از جمله مرزهای آزاد و کم تعرفه برای صادرات و واردات می باشد، لکن ترامپ قصد دارد موانع مرزی تجارت را شدیداً تقویت نماید.

The US is on its way to becoming a highly protectionist country

Average trade-weighted import tariffs in G20 countries (%)



نمودار این بخش بیانگر آن است که آمریکا تلاش می کند چتر حفاظت واردات به خاک خود را به شدت گسترش دهد. نمودار همچنین بیانگر آن است که در بین ۲۰ اقتصاد بزرگ جهان، آمریکا درصدد است تعرفه های وارداتی خود را تقریباً دو برابر کند. هنوز زود است ظهور دونالد ترامپ را به عنوان تحول راهبردی و ساختاری آمریکا تلقی نماییم. آمریکا طی قرن گذشته به تدریج به قدرتی محوری برای جهان سرمایه داری در آمده که عقب نشینی آن از نقش سنتی چند دهه گذشته تقریباً همه مناطق جهان از نزدیکترین کشور به آن یعنی مکزیک تا دورترین مناطق به آن یعنی ژاپن و شبه جزیره کره و خاورمیانه و خلیج فارس را دچار تلاطم خواهد کرد. هنوز زود است بگوییم جامعه نخبگان آمریکا به ویژه نخبگان سیاسی این کشور نقطه نظرات و سیاستهای ترامپ را حمایت می کنند. حتی در حزب جمهوریخواه آمریکا که مامن محافظه کاران و به نوعی بیگانه ستیزان آمریکایی است (در برابر حزب دموکرات که از ایده های جهانی شدن، حقوق بشر و دموکراسی حمایت می کند)، ترامپ منتقدان جدی دارد. هنوز کارکشته ترین تحلیل گران سیاست های آمریکا نتوانسته اند با احتمال قابل قبولی انتخاب یا عدم انتخاب مجدد " پدیده آمریکا " را پیش بینی کنند. همین سردرگمی و ابهام در آینده سیاسی آمریکا از طریق اعلام مواضع متواتر، عصبی و بعضاً تناقض آمیز رئیس جمهور آمریکا به اقتصاد جهان و عرصه های سیاسی دنیا منتقل می شود و پیامهای مبهمی را به رهبران و فعالان سیاسی کشورهای دوست و دشمن ارسال می کند. رئیس جمهور آمریکا مستمراً با توییت های تند و آمرانه متحدین و دشمنان آمریکا را به باد انتقاد، ناسزا و لودگی می گیرد، بسیاری از اقدامات دیکتاتورهای جهان را می ستاید و به سادگی دستمال کاغذی مصرف شده، مشاورین و صاحب منصبان معترض خود را بر کنار می کند.

خاورمیانه، خلیج فارس، ایران و آرامکو

مصادق بارز سردرگمی و بی ثباتی در سیاست خارجی آمریکا، حوادث خلیج فارس با محوریت دشمنی ایالات متحده با ایران است. سیاست متعارف و سنتی آمریکا که همه متحدین این کشور از جمله اسرائیل و عربستان در انتظار آن بودند، ایجاب می کرد که این کشور پس از سقوط پهباد آمریکائی، ایران را هدف قرار دهد، ولی ترامپ در آخرین دقایق از بیم درگیر نظامی و گسترش آن، فرمان حمله به ایران را نقض کرد. بر همین اساس بسیاری از صاحب نظران روابط بین المللی، حوادث خلیج فارس و اوج آن یعنی حمله به شرکت آرامکو را نقطه عطفی در سازوکار امنیتی جهان تلقی می کنند که به معنی کاهش تعهدات و دخالت های آمریکا در این منطقه می باشد. البته همانگونه که اشاره گردید، بسیار زود است که ترامپ را سخنگوی تمام عیار و بلند مدت آمریکا تلقی نماییم و فقط گذشت زمان و در مرحله اول انتخاب مجدد ترامپ به ریاست جمهوری آمریکا میتواند نقطه نظرات وی نسبت به خاورمیانه و خلیج فارس را تحکیم بخشد. روزانه حدود ۲۰٪ تجارت بین المللی

نفت از تنگه هرمز صورت می گیرد و دونالد ترامپ نسبت به محافظت و امنیت این شاهراه حیاتی تردیده‌های جدی اعمال کرده که در چند دهه اخیر بی سابقه است. در ماههای گذشته ایران با سبک سنگین کردن مواضع آمریکا به تدریج با اعتماد به نفس بیشتری کشتی های نفت کش های در حال تردد در این حوزه را متوقف یا توقیف کرده و فعالیتهای نظامی خود را نیز افزایش داده است. در هر بار واشنگتن صرفاً با تهدیدهای صوری که کمتر از آن بوی اقدام عملی به مشام رسیده از کنار موضوع گذشته و آشکارا و پنهان از متحدین و رقبای خود از جمله ژاپن و چین خواسته است هزینه بیشتری برای امنیت تحت رهبری آمریکا پردازند، چرا که به قول ترامپ آمریکا دیگر نیازی به نفت خلیج فارس ندارد. در تیر ماه گذشته، رئیس جمهور امریکا در یکی از توییت های خود می گوید " این کشورها (ژاپن، چین و بقیه کشورهای آسیایی وارد کننده نفت) باید کشتی های خود را محافظت کنند".



البته ریشه این بخش از مواضع تهاجمی ترامپ، افزایش تولید نفت و گاز شیل آمریکا است که امنیت دسترسی به انرژی به ویژه نفت و گاز (را برای این کشور بلاموضوع کرده و اتکای ایالات متحده به واردات نفت از خاورمیانه را تقریباً به صفر رسانیده به طوریکه نفت خاورمیانه عمدتاً روانه بازارهای آسیایی می شود. ابتکار تولید نفت و گاز شیل ارتباطی به دولت ترامپ ندارد، لکن سیاستها و تلاش های ایالات متحده در زمان ترامپ به اوج موفقیت خود در زمینه امنیت دسترسی به انرژی رسیده و قدرت مانور این کشور را در حوزه سیاست خارجی به نحوی افزایش داده به طوری که ترامپ با جسارت و صراحت از بی نیازی به نفت خلیج فارس صحبت می کند و بر خلاف سایر مواضعش، این موضع گیری وی واقع بینانه تلقی می شود.

چرا حمله به آرامکو برای بازار نفت شوک عظیم ایجاد نکرد؟

آمارها گویای آن است که حمله به آرامکو بیشترین کاهش عرضه را برای بازار نفت جهان در طی چند دهه گذشته به ارمغان آورده است. آژانس بین المللی انرژی (IEA) و خبرگزاری بلومبرگ که از معتبرترین منابع اطلاعات انرژی جهان محسوب می شوند، گزارش داده اند که از مجموع ده حادثه سیاسی بین المللی که از سال ۱۹۶۷ جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل (تا زمان حادثه آرامکو باعث شده مقدار قابل توجهی از عرضه نفت جهان قطع شود، میزان قطع عرضه حادثه آرامکو از همه بیشتر بوده است. نمودار صفحه قبل گویای میزان قطع عرضه در این ده حادثه می باشد:

در مورد اینکه چرا حادثه آرامکو شوک بحران آفرین برای بازار نفت نداشته، مطالب و گفتار بسیار زیاد است. دلایل عمده این پیامد "کنترل شده" به قرار زیر است:

۱-مهمترین دلیل آن است که با همه اهمیتی که هنوز نفت برای اقتصاد و تجارت دنیا دارد، به نحو قابل توجهی جنبه راهبردی خود را از دست داده است. علاوه بر آن در حال حاضر درصد ارزش تجارت بین المللی نفت نسبت به مجموع تجارت جهان در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به ۱۰٪ هم نمی رسد. سالهاست که نفت از "بازار فروشنده" به "بازار خریدار" تبدیل شده است.

۲-دومین عامل در این قضیه آن است که "وابستگی به نفت" از قدرت های سنتی غرب به کشورهای نوظهور که عمدتاً کشورهای اقتصاد محور هستند نظیر چین، هند، کره جنوبی، ترکیه و نظایر آن منتقل شده است. در کشورهای غربی و حتی آمریکا سالهاست که تقاضای نفت روند نزولی دارد.

۳-عامل مهم دیگری که در بسیاری از تحلیل ها نادیده گرفته شده آن است که در قضیه عرضه نفت در حال حاضر "ریش و قیچی" دست آمریکا است، چرا که ۴-۵ میلیون بشکه نفت تحریم شده ایران، ونزوئلا و نقاط دیگر را به سادگی و با سست کردن تحریم ها می تواند روانه بازار نماید. بنابراین اراده سیاسی واشنگتن در این مورد برای بازار نفت معنی دار است و شرکت های نفت و دلان نفتی که معمولاً به استقبال بحران می روند، به خوبی به این واقعیت وقوف دارند و مصرف کنندگان واقعی نیز به همین دلیل رغبتی برای هجوم سنتی به بازار و بالابردن قیمت از خود نشان ندادند.

۴-عامل دیگر کنترل بحران، بالا بودن سطح ذخیره سازی نفت اعم از ذخایر استراتژیک، ذخایر تجاری شرکتهای نفتی و از همه مهمتر بالا بودن ذخایر نفتی خود عربستان، ایران و کشورهای مصرف کننده بزرگی نظیر چین است که مجموعاً بیش از دو ماه مصرف نفت جهان را بدون نیاز به تولید بیشتر تامین خواهد کرد. که این ذخایر ضربه گیر بسیار مناسبی در شرایط بحرانی هستند و فعالان بازار به نحوی آنرا درک می کنند.

۵-پنجمین عامل که مربوط به موضوع روانشناسی بازار است را میتوان به سندروم "چوپان دروغگو" تعبیر کرد. که تحت تاثیر وضعیت سیاسی تنش آمیز خلیج فارس شکل گرفته است. توضیح اینکه کلیه نقش آفرینان واقعی و تصویری این حادثه طی یک الی دو سال گذشته مستمراً واقعیات و جزئیات مسائل مربوط به این حوزه را دستکاری، مخدوش و کاذب جلوه داده اند تا از قبال آن به اهداف سیاسی، نظامی خود نزدیک شوند. در راس این بازیگران ترامپ و دستگاه سیاست خارجی امریکا است که به هیچ وجه اعتبار گذشته کشوری را در حد و اندازه آمریکا را ندارند، سپس عربستان است که تحت حکمرانی ولیعهد جوان روزگار ناخوشایندی را سپری می کند. البته ایران، یمن، دولت های عربی حوزه خلیج فارس و عراق هر یک سعی می کنند علل حوادث و پیامدهای آنرا در جهت سیاست های آشکار و پنهان خود جهت دهند.

در حال حاضر خلیج فارس به صحنه "گرگ های رودررو" شبیه شده که هر یک سعی می کنند چشم بر هم نزنند زیرا که چشم بر هم زدن همان و قربانی شدن همان. تا کی این ماجرا ادامه خواهد داشت، هیچکس نمی داند، فقط می دانند که به زودی خاتمه نخواهد یافت.